

مقدمه :

در گردهمائی معاونین پرورش سراسر استانهای کشور توفیقی بود که به دیدار نمایندگان شورای اسلامی برویم و از فیض بیانات عارفانه و ارزشمند استاد پرورش نماینده محترم مجلس شورای اسلامی بهره‌مند شویم. لذا خلاصه‌ای از آن مطالب عرضه می‌شود.

انسان نیازمند دریافت مستمر و مداوم است. اگر انسان دریافت نداشته باشد امکان اینکه به دیگران ببخشد ندارد. لذا مرتب به ما توصیه کرده‌اند که باید مداوم و مستمر تغذیه بشویم تا دیگران را بتوانیم راه بیندازیم. راه رفتن انسانها نیازمند نور است. خداوند در قرآن می‌فرماید: "برای او قرار دادیم نور که بتواند بین مردم راه برود و مشی کند"

قرآن می‌فرماید در بین همه توده مردم افرادی هستند که وجود خود را تقدیم می‌کنند و برای رضای او حرکت می‌کنند و از بین همین مردم هم کسانی هستند که نیرنگ می‌کنند بین خدا و پیامبر. بنابراین برای بودن در بین مردم نور لازم است.

اگر در پای انسان خاری فرو رود برای در آوردن آن سوزنی را در دست گرفته با لبش و با آن خار را در می‌آورد اما اگر خاری در قلب و دل فرو رود در آوردن آن خیلی مشکل‌تر است به پاگر خلد خاری آسان برآید

چه سازم به خاری که بر دل نشیند کار تربیتی این است که انسان خار دل را کشف کرده و آن را در آورد، دیدن خار مشکل است لذا چشم مسلح می‌خواهد، مری باید با حوصله و تدبیر این خار را کشف کند و خارج کند.

بنابراین کشف این نوع پیچیدگیها یک برخورد اصولی و منطقی لازم دارد. مخصوصاً به ما توصیه کرده‌اند که شما با جاهل در نیفتید وقتی با او در افتادید به او سلام کنید و سعی کنید با جاهل او مبارزه کنید نه با خودش که جاهل است توجه کنید که این دورا از هم تفکیک کنید، انسان جاهل و جاهل انسان. وقتی می‌خواهیم جاهل را از جان انسان خارج کنیم باید طوری برخورد کنیم که به خود انسان لطمه وارد نشود. همه مشکلاتی که پیامبران، ائمه و معلمان و مربیان تعلیم و تربیت داشتند این بود که از طرفی مأمور بودند که به جاهل سلام کنند و از طرفی با جاهل آنها مبارزه کنند. اینجا خون دل خوردن وجود دارد. امیرالمؤمنین (ع) ریختن خون سرش یک شبانه‌روز بیشتر طول نکشید اما خون دلش سالیان متمادی طول کشید حضرت علی (ع) با جاهل در نیفتاد بلکه با جاهل انسانها مبارزه می‌کرد انسان وقتی در مسایل تربیتی جلو می‌رود چقدر سختی و لگد باید بخورد تا بتواند از این تربیت نتیجه بگیرد

نفسها را تا مسزور کرده است زین ستوران او لگدها خورده است هر کسجا باشد ریاضت پاره‌ای از لگدهایش نباشد چاره‌ای هر کس را ما بخواهیم تربیت کنیم از این لگدها وجود خواهد داشت، زمانی انسان عاجز می‌شود که حتی قدرت تکان

خوردن را ندارد. هر کس را بررسی کنیم از پیامبر اکرم (ص) بالاتر نمی‌تواند باشد. او قهرمان تربیت است او فقط برای تعلیم و تربیت اخلاق نیامده است او در همه زمینه‌ها به فکر مردم بوده و در دو نوع رنج آنها را به دل داشته است طوری که خداوند به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: ای پیامبر از شدت ناراحتی نزدیک است که قالب تهی کنی چه خبیر است ای پیامبر؟ لذا طوری که می‌بینیم تربیت سختی و مشقت دارد شاید عده‌ای بگویند پس به دلیل سختی و مشکلات کاری نکنیم و به سراغ این مسائل نرویم.

باید دانست که در این حالت قبل از هر شخص دیگر خودمان مسخ می‌شویم. هر روز دست کشیدیم و بیکار شدیم، آن موقع گفتار می‌شویم علی (ع) می‌فرماید به خدا قسم من گفتار نیستم. چون من لحظه‌ای از ستیز و مبارزه با ظلم و ستم دست بر نمی‌دارم، ستیز بی‌امان با جاهل و نادانی و باطل‌گرایی (خطبه "۵" یا "۶" نهج‌البلاغه) اگر راه را نرویم و فعالیت نکنیم مساوی با مسخ شدن است و اگر بخواهیم ادامه دهیم و فعالیت کنیم این همه مشکل و پیچیدگی دارد اینجا جایی است که اگر انسان احساس عجز و ناتوانی کند خیلی قدرت به انسان داده می‌شود، بیشترین قدرت حضرت امام از عجز و احساس ناتوانی در برابر پروردگار بود وقتی شخص این عجز را در خودش دید و یافت آنقدر قدرت و توان می‌یابد که قابل وصف و بیان نیست، خداوند متعال آن قدر، قدرت می‌دهد که اسم اعظم را کشف می‌کند اسم اعظم عبارتست از اسمی که نقطه مقابل آن را می‌یابد وقتی در خود ضعف را یافتید قوت می‌شود اسم اعظم وقتی مرض را در خود یافتید شافی می‌شود اسم اعظم، بایستی در مری چنین عجزی ایجاد شود.

امام سجاد (ع) می‌فرماید: خدا یا من ناتوانم شما کمک کنید در این شرایط احساس چنان لذت و شیرینی پیدا می‌کند که قابل مقایسه با هیچ خبر دیگر نیست

مربی که می‌داند از یک طرف نمی‌تواند راه برود و کاری بکند (به دلیل ضعف) از طرف دیگر چنان قدرت پیدا می‌کند که حد و اندازه ندارد در این شرایط است که دست انسان به خزانه الهی باز می‌شود. موضعی را خدمتان عرض می‌کنم که برای خود بنده اتفاق افتاده "بچه‌ای داشتم که خیلی ناسازگار بود این بچه همه چیز را بهم زده بود روزی میهمان داشتم من جلو میهمانها هر چه می‌گفتم گوش نمی‌کرد بلند شدم او را بگیرم و بزتم اما فرار کرد او می‌دوید و من هم نمی‌توانستم به او برسم چون بچه لاغر و چابک بود. من می‌دویدم و او می‌دوید تا اینکه یک لحظه به خود آمدم و با خود گفتم تو که از تربیت کودک خود عاجز هستی چطور می‌توانی پانزده میلیون دانش‌آموز را تربیت کنی بر اثر این فکر آن چنان ضربه خوردم که با شدت تمام به زمین خوردم و در سایه این ضعف و عجز چنان به خود آمدم و آن چنان لذت و شیرینی احساس کردم که حد و حساب نداشت. خدا می‌داند که تمام وجودم می‌لرزید او هم در گوشه‌ای ایستاده بود و از اینکه فاتح شده بود مرا تماشا می‌کرد من هم گریه می‌کردم و با خود فکر می‌کردم که چطور پانزده میلیون را می‌توانم تربیت کنم در این اوضاع و شرایط بچه یواش یواش می‌آمد جلو اما نمی‌دانست که من چه می‌کنم و خیال می‌کرد شاید کمین گرفته‌ام که می‌خواهم او را بگیرم اما وقتی نزدیک شد و اوضاع و احوال من را دید دست انداخت در گردن من و گفت بابا دیگر از این کارها نمی‌کنم، بابا اشتباه کردم این عجز چنان چشمه لایزال قدرت را به من نشان داد و لطف او (خدا) چه بود نمی‌توانم بگویم بچه می‌بوسید و می‌گفت بابا تکرار نمی‌شود. البته همین صحنه یکبار بود و دیگر تکرار نشد من جمله‌ای به بچه نگفتم بلکه این عجز و ناتوانی من تأثیر خود را گذاشت. باید توجه کرد که این بدین معنی نیست که آدم دست رو دست خودش بگذارد بلکه

بایستی کار کرد. آنگاه نتیجه می‌دهد. درخت زمانی میوه می‌دهد که سرما و گرما بکشد، سختی بکشد و شکوفه بکند آنگاه میوه می‌دهد این عجز و ناتوانی که از آن صحبت شد. در لابلای ستیز و مبارزات است که به تعبیر قرآنی این شیر خالص که همه می‌خورند و همه راغب هستند این شیر از لابلای پشگل و خون بدست می‌آید. من خوابی دیدم در مجلسی که شهید مطهری و علامه طباطبایی هم بودند. من رفتم در کنار علامه طباطبائی نشستم از ایشان سؤال کردم برای اینکه بشود راه پیدا کرد چه باید کرد؟ ایشان در جواب فرمودند که شما به "ماده نوخا" مراجعه کنید مدت‌ها بدنبال معنی و مفهوم این جمله گشتم بالاخره دریافتم که به معنی شتری که کنده می‌اندازد به در خانه و یا زمینی ذلول و لحام که آب به سرعت می‌رود که از این خواب این برداشت و نتیجه را گرفتم که با پستی ذلول خدا بشوی، باید جلو او پستی اگر آگاهی و معرفت می‌خواهی، زمانی خدمت مقام معظم رهبری بودیم (زمانی که ایشان رئیس جمهور پیوند) خدمت امام رقتیم شخصی به نام سید کمال در آنجا حضور داشت مرحوم حاج احمد آقا رسیدند. حضرت امام از سید کمال تعریف می‌کردند او از اصحاب سرور، راز امام بودند که در یکی از جبهه‌ها ایشان رفته بودند به دلیل چپ شدن ماشین شهید شدند مرحوم سید احمد آقا در حالی که نشسته بودم فرمودند دیشب یک اتفاق عجیبی افتاد من وقتی نماز صبح را خواستم پشت سر امام بخوانم نماز شب ایشان تمام شده بود نماز صبح را با او خواندم بعد ایشان به تعقیبات مشغول بودند من رفتم اتاق دیگر پیش مادرم بعد از "۲۰" دقیقه خواستم برگردم به خانه خودمان جهت صرف صبحانه چشمم به حضرت امام افتاد که با یک وضع عجیبی روی سجاده افتاده بود. گفتم ای وای امام از دست رفت وقتی ایشان این ماجرا را

تعریف می‌کردند آقای سید کمال می‌خندیدند همه بقدری ناراحت بودند بخصوص با آن همه تعریفی که حضرت امام از سید کمال کرده بود مقام معظم رهبری هم ناراحت بودند آقا از سید احمد آقا سؤال کردند چه شد جواب دادند من رفتم به اتاق دیگر که پرشکان کشیشک بودند با سرعت می‌دویدم و داد می‌زدم که ای وای بیائید، دکترها پابره‌نه آمدند و با سرعت هر چه تمام می‌دویدند تا به اتاق حضرت امام رسیدیم دیدیم که ایشان نشسته و دارند ذکر می‌گویند جلو رفتم و گفتم آقا شما چیزتان نیست گفتند نه گفتم مثل اینکه شما حالات خراب است و چیزتان است، برگشتم دکترها به من گفتند شما خواب دیدید و ملاحظه کردید که واقعیت ندارد. وقتی حاج احمد آقا حرفشان تمام شد مقام معظم رهبری یک نگاهی به سید کمال کردند و گفتند کجای این ماجرا خنده داشت آقا سید کمال فرمودند من از حاج احمد آقا تعجب می‌کنم که چرا بعد از چندین سال ایشان امام را نشناخته‌اند "۷۰" سال است که کار ایشان این است در کتاب انیس الیل و زادالمعاد هم است که مصلی خودش را بعد از نماز به حالت ضعف و ذلت در بیارود و خودش را بیندازد و این دعا را بخواند:

"خدایا اگر ذلیل تر از این هم می‌توانستم خودم را به آن شکل در آورم در می‌آوردم، می‌خواهی بزن می‌خواهی بکش، و ... در این حالت دیدم مقام معظم رهبری شروع کردند به شدت گریستن.

بنابراین معلوم می‌شود که حضرت امام چقدر قدرت داشت، چقدر پشوانه داشت این که می‌گفت "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" یک جمله نیست بلکه قدرت وسیع و عمیقی پشت سر آن است، این ذلیل شدن ایجاد قدرت می‌کند. و انسان را به اوج عظمت و اقتدار روحی و معنوی می‌رساند. خداوند به همه ما توفیق عنایت می‌فرماید.